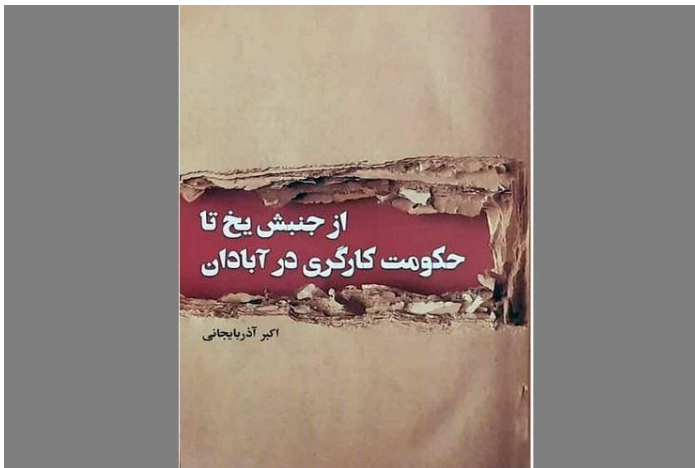


تاریخ نفس‌های تازه می‌خواهد

نقدی بر کتاب «از جنبش یخ تا حکومت کارگری در آبادان» نوشته‌ی اکبر آذربایجانی

نسرین هزاره مقدم



سؤالات تاریخی بی‌جواب بسیار است و نسل جوان امروز، تشنه‌ی شنیدن روایت‌های بی‌طرفانه، واقعی و بدون حب و بغض. هرچند اساساً اعتماد به هر روایت تاریخی به‌خصوص در عرصه‌ی تاریخ معاصر ایران، به‌شدت کم‌رنگ شده است، اما هنوز، زمان باقی است تا قلم‌های بانصاف و محقق، با نگاه منصف و فارغ از تعصب، تاریخ معاصر را واکاوی کنند و به ابهامات و نکات کور آن پاسخ بدهند .

کتاب «از جنبش یخ تا حکومت کارگری در آبادان» به‌قلم اکبر آذربایجانی، تلاش دارد روایت دست‌اولی از تاریخ مبارزات جنبش کارگری نفت از زمان پیدایش پالایشگاه آبادان در ۱۲۹۱ خورشیدی تا ملی شدن نفت و عقد قرارداد کنسرسیونم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ارائه دهد. در بخش‌هایی از این کتاب که بر مبنای مصاحبه‌ی دست‌اول با کارگران بازنشسته‌ی پالایشگاه آبادان تنظیم شده، اطلاعات دست‌اولی از مبارزات کارگران صنعت نفت در دوران بعد از دیکتاتوری رضاخانی و به‌طور مشخص دو اعتصاب ۱۳۰۸ و ۱۳۲۵ می‌یابیم. اما ای‌کاش، این روایت‌ها بدون نتیجه‌گیری‌های شتاب‌زده و گاه فاقد ارجاع تاریخی، حجم عمده‌ی کتاب را تشکیل می‌داد و مؤلف به سراغ نتیجه‌گیری‌هایی نمی‌رفت که در مواردی با هیچ مرجع و سند تاریخی همخوانی ندارد .

در این نوشتار سعی بر این داریم از نگاه یک کاونده‌ی تاریخ معاصر، به برخی از این ابهامات در نتیجه‌گیری و جمع‌بندی‌های مؤلف این کتاب بپردازیم. ضمن این‌که تاکید بر این نکته لازم است که صاحب این قلم نیز دغدغه‌ی جنبش کارگری دارد و بر این باور است که بدون از خودگذشتگی‌های تاریخی کارگران، بسیاری از امتیازات جمعی قابل دسترس نبود. برای نمونه در آبادان، همه‌ی امتیازات از حق تعطیل کاری و جمعه کاری تا ایجاد خانه‌های سازمانی برای پرسنل ایرانی و باشگاه‌های رفاهی و تفریحی نتیجه‌ی همین مبارزات جنبش کارگری بوده است. گذشته از زمینه‌سازی و مشارکت در جنبش ملی شدن نفت و خروج انگلیسی‌ها، .

اگر مستندات این کتاب را به دو دسته‌ی «فاکت‌های عینی» و «فاکت‌های تاریخی» تقسیم کنیم، در بخش فاکت‌های عینی که مبتنی بر مصاحبه‌ها و روایات دست‌اول کارگران است، هیچ بحثی نداریم و نمی‌توانیم در مورد صحت آن‌ها تردیدی داشته باشیم اما فاکت‌های تاریخی، در مواردی دچار لغزش، ابهام، یا قضاوت‌های جانبدارانه‌ی

سطحی شده است. به چند نمونه از این موارد اشاره می‌کنم. نخست به انتهای کتاب اشاره و سپس به آغاز کتاب برمی‌گردم.

در فصل پایانی این کتاب و در آخرین برگ آن، که بعد از ترور رزم آرا و تصویب قانون ملی شدن نفت در مجلس اختصاص دارد، مؤلف برای تأکید بر این که «به نقش مبارزات سندیکاها کارگران نفت و پالایشگاه‌های آبادان در جریان ملی‌شدن به‌خوبی توجه نشده و کارگران را اساساً از یاد برده‌اند» چند نتیجه‌گیری شتاب‌زده ارائه شده است. برای نمونه، در آخرین پاراگراف کتاب آمده «همانطور که پیش‌بینی می‌شد در ۱۳ اردیبهشت پس از استعفای علاء، شاه دکتر محمد مصدق را به نخست‌وزیری برگزید». این پیش‌بینی را چه کسانی صورت داده‌اند؛ چطور مشخص است که شاه قرار بوده مصدق را نخست‌وزیر کنند؛ همه‌ی روایت‌های معتبر تاریخی و حتی شاه‌دان عینی مجلس در آن زمان، متفق‌القول هستند که وقتی یکی از نمایندگان طرفدار دربار و مخالف ملی‌شدن (جمال امامی)، به محمد مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری داد، خود پیشنهاددهنده و دیگران بر این تصور بودند که او نمی‌پذیرد و می‌خواهد بیرون‌گود بایستد و همچنان انتقاد کند؛ اما «قبلتم» مصدق، همه را مبهور کرد و در واقع تمام نمایندگان موافق دربار و شخص شاه از این پذیرش، جا خوردند، به طوری که محمدرضا شاه پهلوی که شخص دیگری را برای نخست‌وزیری در نظر داشت، در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت و مجبور شد حکم نخست‌وزیری محمد مصدق را امضا کند. آن‌هم در زمانی که شرایط بسیار متفاوت از وضعیت سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد و دیکتاتوری بود و شاه ناگزیر از ظاهرسازی بود. مؤلف کتاب به هیچ یک از این فاکت‌های تاریخی اشاره نکرده و گویا مصدق، مهره‌ی بعدی شاه و یا حتی آمریکا بوده و از همان ابتدا قرار بوده نخست‌وزیر شود.

در ادامه، جملات تعجب‌آورتری هم در کتاب هست که کل روایت کتاب ناگهان همان‌جا خاتمه می‌یابد: «بلافاصله در تیرماه ۱۳۳۰ آمریکا «هریمن» سیاستمدار و نماینده‌ی رئیس‌جمهور ترومن را برای دادن پیشنهاد ۴۰ درصد نفت به ایالات متحده به ایران فرستاد و در همین روز تظاهرات عظیم حزب توده جهت یادبود شهدای ۲۳ تیر ۱۳۲۵ آبادان در تهران به شکل عظیم و بی‌سابقه‌ای برگزار شد و این تظاهرات پاسخ «نه» حزب توده به آمریکا بود و دولت مصدق به همین بهانه به هریمن پاسخ منفی

داد... ولی در نهایت آمریکا بعد از رد پیشنهادش، با انگلستان براساس همین ۴۰ درصد به توافق رسید که بعدها در کنسرسیوم ۱۳۳۴ منعقد و اجرایی شد. همین‌جا کتاب هم تمام می‌شود؛ این جمع‌بندی شتاب‌زده و سریع که کل درگیری‌های نفتی دولت مصدق، ملیون و مردم ایران با ابرقدرت‌های غربی را در چند جمله‌ی کوتاه به نفع حزب توده و مبارزات کارگران آبادان تقلیل می‌دهد، جای بحث بسیار دارد. اولاً هیچ سندی حتی اسنادی که از خود وزارت خارجه آمریکا منتشر شده، تأیید نمی‌کند که هریمن در چند ماه اول بعد از ملی‌شدن نفت، با پیشنهاد سهم ۴۰ درصدی نفت جنوب برای آمریکا، به تهران آمده باشد. در آن نخستین ماه‌های بعد از تصویب ملی‌شدن نفت، همه‌ی پیشنهادها براساس حکمیت میان ایران و شرکت نفت انگلیسی بود و تلاش می‌شد مسأله‌ی اختلاف ایران و انگلیس، بر مبنای همان قرارداد ۵۰-۵۰ آرامکو با عربستان سعودی و بدون ذکر صریح ملی‌شدن نفت، به سرانجام برسد که درست یا غلط، مصدق هیچ یک از این پیشنهادات را پس از همفکری با مشاورانشان از جمله دکتر فاطمی، دکتر شایگان و دیگران نپذیرفت.

دومین نتیجه‌گیری شتاب‌زده، خطای تاریخی بسیار بزرگ‌تری است و آن این که ادعا شده به خاطر حزب توده و تظاهرات عظیم آن بوده که مصدق پیشنهاد هریمن را نپذیرفت! باید پرسید که بعد از هریمن، واسطان بسیار دیگری چه رسمی و چه غیررسمی به ایران آمدند تا جنجال نفت را فیصله دهند آیا هر بار حزب توده تظاهرات کرد که مصدق پیشنهادهای صلح و حکمیت را نپذیرفت؟ چرا پیشنهادهای ظاهراً مقبول «استوکس» مهرداد سلطنتی بریتانیا پذیرفته نشد؛ چرا وقتی از بانک جهانی آمدند و پیشنهاد دادند که این بانک به‌عنوان نهادی بین‌المللی عهده‌دار استخراج و فروش نفت باشد، تیم مصدق فقط به خاطر اینکه راضی نشدند در قرارداد بنویسند *on behalf of Iran* یعنی ما از جانب دولت ایران این کار را می‌کنیم، پیشنهاد را نپذیرفتند و امضا نکردند؟ بعد از ملی‌شدن نفت تا زمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، بارها سیاستمداران و اقتصاددانان بین‌المللی برای واسطه‌گری به ایران آمدند اما دولت مصدق هیچ یک از این پیشنهادها را نپذیرفت. این که ادعا کنیم مصدق می‌خواست ۴۰ درصد نفت را به آمریکا بدهد یا هریمن پیشنهاد تقسیم ۴۰ درصدی نفت را در خورجین

داشت و چون حزب توده در ایران تظاهرات کرد، جواب منفی دادند و گرفتند، چیزی به جز تقلیل‌گرایی و نگاه جزمی به واقعیت‌های تاریخی نیست.

همه‌ی تخم‌مرغ‌های بخت و موفقیت تاریخ، در سبد یک گروه خاص قرار ندارد و قرار هم نمی‌گیرد؛ در آن سال‌ها محمد مصدق و همراهانش (تأکید بر جمع داریم نه فرد) براساس معیارهای اعتقادی خودشان و در اثر جوّ ملی حاکم بر کشور، اصولاً هیچ پیشنهاد مصالحه‌ای را نپذیرفتند. البته نقش مبارزات کارگران و کارگران مبارز و آگاه را نمی‌توان نادیده گرفت؛ کارگران همیشه در صحنه بوده‌اند اما این‌که‌ی همه‌ی دستاوردها را از آن حزب توده بدانیم، قلب واقعیت است. کمااینکه همین حزب در ۱۳۲۳ به نفع کفالتارادزه (معاون کمیسر خارجه اتحاد جماهیر شوروی) و دادن امتیاز نفت شمال به شوروی، تظاهرات عظیمی در تهران به پا کرد. تظاهراتی سنگین که در سایه‌ی حمایت تانک‌های شوروی برپا شد. استدلال برخی سران حزب توده هم این بود که وقتی نفت جنوب در اختیار امپریالیست‌ها و انگلستان است، باید نفت شمال را هم به شوروی بدهید تا توازن برقرار شود. همان زمان دکتر مصدق و اقلیت وقت مجلس گفتند این استدلال مثل این است که چون یک دست یک نفر قطع شده، دست دیگر را هم قطع کنیم تا توازن برقرار شود و فوراً قانونی در مجلس وضع کردند که دادن هر امتیاز نفت بدون مصوبه‌ی مجلس غیرقانونی است، در واقع به سیاست «موازنه‌ی مثبت» توده‌ای‌ها نه گفتند و به‌درستی سیاست «موازنه‌ی منفی» را برگزیدند. شاهدان عینی و حاضران در این تظاهرات، مشاهدات خود را مکتوب کرده‌اند؛ از جمله از زبان جلال ال احمد و خلیل ملکی می‌خوانیم که وقتی دیدم زیر سایه‌ی تانک‌های روسی تظاهرات کرده‌ایم، حالمان بد شد که چرا در چنین اعتراضی شرکت کرده‌ایم و سعی کردیم کنار بکشیم! یک پژوهش تاریخی باید فارغ از جزم‌نگری‌های ایدئولوژیک و حزبی باشد و واقعیت‌های تاریخی را یک‌سویه گزارش نکند.

از سایر مسایل مربوط به این حزب می‌گذریم. تاریخ، لوح سیاه و سفید نیست؛ عرصه‌ی زورآزمایی «ما و همفکران با دشمنان ما» نیست؛ تاریخ عرصه‌ی برهم‌کنش واقعیت‌هاست؛ هیچ گروه، فرد یا نهادی در تاریخ، بی‌گناه و بت نیست و باید از بت‌سازی دست برداریم. نه دکتر مصدق و ملیون در تمام موارد حق داشتند، و نه حزب توده و طرفدارانش. ضمن این‌که همان طور که بخش بزرگی از این کتاب گواه آن است،

تأثیرگذاری نیروهای کم‌تر دیده شده، می‌تواند به مراتب بیشتر از این بت‌های تاریخی باشد. مانند همان زن عرب ایرانی که در این کتاب از او یاد شده و مقابل درب پالایشگاه به دست مزدوران شرکت نفت به شهادت می‌رسد. چنین چهره‌هایی بدون تردید نقشی بی‌بدیل در تاریخ دارند که باید دیده شود؛ اما با ساده‌سازی و جمع‌بندی‌های بی‌پشتوانه و شتاب‌زده با دیدن فقط بخشی از ماجراهای تاریخی، به جایی نمی‌رسیم.

در این کتاب، از این دست یکسونگری‌ها باز هم هست. مثلاً در صفحه‌ی ۵۷ ادعا می‌کند ملیون و جریان‌های وابسته به آن‌ها در سال ۱۳۰۸ موجب دستگیری فعالان سندیکایی آبادان شدند. اما هیچ نامی از مشخصات این ملیون ادعایی نمی‌برد و هیچ سندی نیز ارائه نمی‌شود. نمی‌گویند این ملیون چه کسانی بودند و چطور موجبات دستگیری سندیکالیست‌ها را فراهم آورند؛ فقط یک اتهام متوجه یک گروه شده و از آن عبور کرده است.

موارد بسیار دیگر هم هست که برای پرهیز از طولانی شدن کلام، از آن‌ها صرف‌نظر می‌کنیم.

جنبش کارگری ایران به خصوص در صنعت نفت، نقش بسیار پررنگ و بی‌نظیری در دستاوردهای تاریخی ملی و کارگری داشته است، در این هیچ شکی نیست؛ ضمن تشکر از نشر پرسش و آقای اکبر آذربایجانی برای نورتاباندن بر بخشی از تاریخ جنبش کارگری، امیدواریم نفس‌های تازه بر روح خسته و خموده‌ی تاریخ معاصرمان دمیده شود تا بدانیم، که بودیم، کجا بودیم و چه شد که به اینجا رسیدیم.